

است. مفاهیمی نظیر گفتمان، صورت‌بندی نمادین قدرت سیاسی، تبارشناسی قدرت سیاسی، رویکردهای برآمده از مطالعات فرهنگی در حوزه مباحث اجتماعی و سیاسی از جمله مباحثی است که در حد تأمین نیازهای اولیه محققان، ترجمه و نشر یافته‌اند. این قبیل متون و پژوهش‌ها، می‌تواند نوید بخش تحولی جدی در فهم و بازاندیشی نسبت به مسائل عام اجتماعی و فرهنگی و مسائل سیاسی به طور خاص باشد.

اما به رغم افزایش کمیت این قبیل مباحث و پژوهش‌ها، در کاربست روش‌ها و تکنیک‌های انجام پژوهش، کمتر شاهد تحولی جدی هستیم. نگارنده این نکته را به عدم وثوق محققان به گستره انتخاب در حوزه تحلیل گفتمان مرتبط می‌داند. چنان‌که در این مقاله تشریح خواهیم کرد، تحلیل گفتمان الگوی تحلیلی میان رشته‌ای با دایره انتخاب گسترده‌ای در همه مراحل تحقیق، اعم از انتخاب موضوع و روش‌های جمع‌آوری داده‌ها، روش‌ها و تکنیک‌های انجام تحقیق و الگوهای تفسیر یافته‌هاست. اما تحقیقات انجام شده در ایران کمتر نمایانگر بهره‌گیری از چنان گستره‌ای است.

یکی از عوامل عدم کاربست این گستره در انجام تحقیقات کیفی، ناشی از اولویت و اقتدار تحقیقات کمی در کشور ماست. در کشورهای غربی، رشد و گسترش تحقیقات کیفی، پس از افول نسبی اقتدار تام تحقیقات کمی رخ نموده است، اما در ایران، رشد تحقیقات کیفی، با رشد تحقیقات به طور اعم همزمان شده است. در این فرایند نیز البته مقام و موقع تحقیقات کمی، نه تنها در حال افول نیست، بلکه در حال نشستن بر صدر است. در چنین شرایطی انتظار می‌رود اگر تحقیقات کیفی در حال گسترش نیز باشد، مشروعیت خود را از الگوهای مشروعیت و اعتبار تحقیقات کمی اخذ کند و اثبات کند که همچون تحقیقات کمی، حاوی اعتبار و پایایی است و گزارش واقع بینانه‌ای از متن واقعیت به دست می‌دهد. این در حالی است که در کشورهای غربی، رشد تحقیقات کیفی، با پررنگ‌تر کردن روزافزون مرزهای تمایز با تحقیقات کمی و حتی با تحقیقات علمی با تعاریف سنتی آن، همراه است.

در این مقاله، در دو بخش جداگانه گستره پیش روی تحلیل‌گر گفتمانی را مورد بحث قرار خواهیم داد. نخست تصویری عمومی از تحول پارادایم‌های راهبر تحلیلی‌های کیفی به طور اعم و تحلیل گفتمان به طور اخص عرضه خواهیم کرد و از آن طریق

گستره تحلیل گفتمان سیاسی

از مطالعه ساختارها تا هنر مناسک عینیت‌نمایی

دکتر محمدجواد غلامرضا کاشی*

در این مقاله، به اختصار دو تحول را مورد نظر قرار داده‌ایم تا بر مبنای آن، عرصه گسترده گزینه‌های پیش روی برای انجام یک پروژه تحلیل گفتمانی را ترسیم کنیم. تحولات نظری که موجب بسط و گسترش تحقیقات کیفی به نحو عام شده‌اند و آنها را از الگوهای خاص پوزیتیویستی به سمت تحقیقات عاری از دغدغه عینیت و مشابه با آثار هنری هدایت کرده‌اند و دوم، انواع مقاصدی که می‌توان از انجام یک پروژه تحلیل گفتمانی مطمح نظر قرار داد. این دو تصویر، در تلاقی با یکدیگر، محقق را بر مبنای موضوع و اهداف تحقیق، با عرصه‌ای متنوع از الگوهای تحلیل گفتمانی مواجه خواهد ساخت.

واژه‌های کلیدی: تحلیل گفتمانی، پوزیتیویسم، تحلیل کیفی.

مقدمه

تحقیقات، کتب و پایان‌نامه‌های دانشجویی در رشته‌های گوناگون علوم انسانی به ویژه در رشته علوم سیاسی، طی سال‌های اخیر نشانگر افزایش روزافزون تعداد تحقیقات کیفی و از آن جمله الگوی تحلیل گفتمان است. این رخداد، با ترجمه و انتشار مجموعه بالنسبه قابل قبول متون علمی در حوزه مباحث نظری مرتبط با این حوزه نیز همراه بوده

*. استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی.

تفکیک می‌کند، وجه کیفی آن است. بنابراین فهم تحلیل گفتمان مشروط به فهم تفاوت میان تحلیل کمی و کیفی نیز هست. در تفاوت‌ها و تشابهات میان تحلیل کمی و کیفی بحث و مناقشات بسیاری وجود دارد. آنچه گفته می‌شود روش کیفی عهده‌دار آن است و روش کمی قادر به پوشش دادن به آن نیست، عبارتست از:

۱-۱- روش کیفی قادر به مواجهه‌ای طبیعی با اطلاعات و منابع پژوهشی است: مقصود از رویکرد طبیعی، خارج نکردن منبع از جایگاه طبیعی است که اشغال کرده است. در روش‌های کمی، متن از زمینه‌ای که در آن عمل می‌کند و واژه‌ها از موقعیتی که در متن اشغال کرده‌اند، جدا می‌شوند و مورد بحث قرار می‌گیرند. در حالی که در یک پژوهش کیفی تلاش می‌شود زمینه و موقعیت جایگیری متن و یا واژه و گزاره‌ها مورد ملاحظه قرار گیرند.

۱-۲- تحلیل داده‌ها در روش‌های کیفی با بهره‌گیری از استقراء و اصل انگاشتن ویژگی‌های خاص داده‌ها صورت می‌پذیرد. در روش‌های کمی پژوهشگر با تعیین متغیرهای پیشینی خود جمع‌آوری داده می‌کند و آنها را در مقولات عمومی خود جای می‌دهد. به این ترتیب همواره ویژگی‌های خاص داده‌ها فرو گذاشته می‌شود. اما در روش‌های کیفی ویژگی‌های خاص داده در زمینه خاصی که در آن جای گرفته است مورد ملاحظه و در کانون بحث قرار می‌گیرند. تکیه بر آنکه داده‌ها را در زمینه آنها جای دهیم و به ممیزات آنها توجه کنیم به این معناست که در پژوهش‌های کیفی پژوهشگر معانی درونی مفاهیم، واژه‌ها و گزاره‌ها را مدنظر قرار می‌دهد. در حالی که در پژوهش‌های کمی متن بر اساس چارچوبی که بیرون از متن طراحی شده است، تجزیه می‌شود. به عبارت دیگر متن بر اساس معانی بیرونی دریافت می‌شود.

۱-۳- در روش‌های کمی نتیجه پژوهش حاصل یک برنامه پیشاپیش تعیین شده است. پژوهشگر پیش از آغاز کار، فرضیه‌ها و نحوه جمع‌آوری داده‌ها را تعیین می‌کند و پیش از آغاز پژوهش می‌توان دریافت که این پژوهش کدام فرض پیشینی را نفی و یا اثبات خواهد کرد. اما در روش‌های کیفی، پژوهشگر هنگام شروع کار، افق‌های کار پژوهش را اجمالاً تعیین می‌کند، اما همواره با یک افق گشوده حرکت می‌کند و مستمراً اهداف

نشان خواهیم داد که چگونه فرایند تحول تحقیقات کیفی به سوی گستره موضوعی، روشی و تفسیری پیش رفته است. در بخش دوم روایت‌های گوناگون و متصور از تحلیل گفتمان را مطمح‌نظر قرار خواهیم داد و نشان خواهیم داد که تحلیل گفتمان سیاسی به نحوی از امتزاج این روایت‌های گوناگون شکل گرفته است. تصور نگارنده بر آن است که بررسی این دو فرایند تصویری هرچند اجمالی از گستره پیش روی تحلیل‌گر گفتمانی عرضه خواهد کرد. پیش از هر چیز ضرورت دارد به نحو مقدماتی تعاریف خود از گفتمان و مقوله تحلیل گفتمان عرضه کنیم.

۱- مفهوم گفتمان و تحلیل گفتمان

در این بخش مفاهیم گفتمان، تحلیل گفتمان، و تفاوت تحلیل گفتمان به مثابه یک تحلیل کیفی با الگوی تحلیل کمی مورد بحث قرار خواهد گرفت. گفتمان به ویژه در سال‌های اخیر، کاربردهای معنایی متفاوتی در ایران اختیار کرده است. این واژه عموماً معادل امروزی واژه گفتگو و یا معنایی در مقابل واژه خشونت به‌کار گرفته شده است. اما معنای تخصصی این واژه با معنای متعارف آن فاصله دارد. معضل تعریف این واژه در اینجاست که حتی به معنای آکادمیک و تخصصی نیز معنای واحدی از واژه گفتمان در اختیار نیست. این واژه در رشته‌های گوناگون علمی نظیر نقد ادبی، جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی، فلسفه، مطالعات فرهنگی و روان‌شناسی اجتماعی، به معانی گوناگون به‌کار گرفته می‌شود.

در این مقاله آنچه از واژه گفتمان مراد می‌کنیم، متن، زبان، سخن و... به منزله یک رویداد ارتباطی^۱ است: علاوه بر صورت زبانی یک کلام و اطلاعاتی که منتقل می‌کند، به این نکته نیز که چه کسی، و چرا و در چه زمانی از آن صورت زبانی بهره گرفته است نظر کنیم.^۲ به این معنا که یک صورت زبانی را بخشی از یک شبکه پیچیده اجتماعی، فرهنگی و سیاسی می‌انگاریم و معنای کلام را علاوه بر صور زبانی و مضامین، در موقعیت و کارکردی که در این شبکه پیچیده به عهده می‌گیرد نیز مورد ملاحظه قرار می‌دهیم.

آنچه تحلیل گفتمان را از هر گونه تحلیل سندی و گفتاری دیگر نظیر تحلیل محتوا

را بر حسب مقتضیات داده‌ها بازسازی می‌کند.

۴-۱- روش‌های کیفی بر به‌کارگیری یک الگو و روش خاص که در پژوهش‌های جامعه‌شناختی مرسوم‌اند، متکی است. اما پژوهش‌های کیفی در زمره روش‌های میان رشته‌ای به حساب می‌آیند. روش‌های میان رشته‌ای آمیزه‌ای از روش‌های پژوهشی را از جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی، روان‌شناسی، نقد ادبی، و غیره به کار می‌گیرند. نکته مهم‌تر اینکه پیشاپیش هر یک از این روش‌ها برای پژوهش خاص فرض نمی‌شود، بلکه پژوهشگر بر حسب اقتضات متن مورد پژوهش، یک یا چند از این روش‌ها را به کار می‌گیرد.

۵-۱- در روش‌های کمی تلاش می‌شود نقش پژوهشگر به حداقل رسانده شود. هر چه نقش پژوهشگر در فرایند پژوهش بیشتر باشد، اعتبار پژوهش نیز کاهش خواهد یافت. اما در روش‌های کیفی پیشاپیش نقش پژوهشگر و باورها و توجهات خاص او به عنوان یک وجه کلیدی مورد تصدیق قرار می‌گیرد.

۶-۱- با توجه به موارد ذکر شده به نظر می‌رسد که پژوهش‌های کیفی، خود را از برخی دغدغه‌های جاری در پژوهش‌های کمی خلاص کرده‌اند. به عنوان نمونه به نظر می‌رسد پژوهش‌های کیفی دغدغه اعتبار و تعمیم‌پذیری را به کنار نهاده‌اند. اما در عمل پژوهش‌های کمی و کیفی معدودی تا این حد، در دو سر یک طیف واقع شده‌اند.^۳ اغلب پژوهش‌ها در میانه این دو سر طیف قرار دارند. پژوهش‌های کیفی برای آنکه بکلی متهم به غیر علمی بودن نشوند، بعضاً تلاش دارند از معیارهای اعتبار و تعمیم‌پذیری نیز برخوردار شوند، چنان‌که پژوهش‌های کمی نیز برای آنکه به رویکرد مکانیکی در مواجهه با منبع اطلاعات متهم نشوند، روش‌های کمی را به برخی تکنیک‌های روش کیفی درآمیخته‌اند.

۲- پارادایم‌های راهبر الگوی تحلیل گفتمان

چنان‌که پیش‌تر اشاره کردیم، در روش‌های پژوهشی عموماً دلمشغول روش‌های جمع‌آوری یافته‌ها هستیم و تحولات نظری در هر یک از حوزه‌های علمی چندان خلی

در روش‌های پژوهشی پدید نمی‌آورد. اما در الگوهای تحلیل کیفی، و از آن جمله الگوی تحلیل گفتمان، چنان تمایزی وجود ندارد، به این واسطه، تحولات نظری به سرعت بر روش‌های جمع‌آوری یافته‌ها اثر می‌گذارد و به این ترتیب، به سرعت با تحولات سریع و غیرقابل تعینی از تحول روش‌های کیفی مواجهیم. برخی از پژوهش‌های کیفی در ایران، متأسفانه بدون عنایت به نسبت میان روش‌های کیفی و مباحث نظری در این حوزه، از این روش‌ها به مثابه تکنیک‌های خاص پژوهشی بهره می‌گیرند و گمان برده‌اند که از تکنیک‌های کیفی می‌توان به مثابه روش‌های صرف جمع‌آوری یافته‌ها بهره برد. این نحوه استفاده، البته مجاز است، اما قادر به بهره‌گیری از ظرفیت‌های خاص روش‌های کیفی نیست.

به واسطه پیوند وثیق میان روش‌های جمع‌آوری یافته‌ها و مبانی نظری و فلسفی در روش‌های کیفی است که الگوهای تحلیل کیفی — و در این مقاله تحلیل گفتمان — را نمی‌توان مستقل از مبانی فلسفی و نظری شناسایی کرد. به نحوی که می‌توان از الگوهای راهبر برای طراحی الگوهای گوناگون تحلیل کیفی و تحلیل گفتمان سخن گفت. در این بخش با استفاده از گزارشی که نورمان دنزین و ایوانان لینگولن از تحول تحقیقات کیفی، در اثر مهم استراتژی‌های تحقیقات کیفی، به دست داده‌اند استفاده می‌کنیم و با تلخیص آن، از الگوها و معانی گوناگون تحلیل گفتمان سخن خواهیم گفت.^۴

شایان ذکر است که این نویسندگان در مقدمه کتاب خود به برای تحقیقات کیفی، هفت مرحله تاریخی قائلند: دوره سنتی، دوره مدرنیستی، ژانر مه آلود، بحران بازنمایی، و سرانجام ظهور سه دوره دیگر بر مبنای ظهور بحران‌های سه گانه بازنمایی، مشروعیت و اقدام. ما در این مقاله بی‌آنکه درگیر ذکر جزئیات مراحل مذکور شویم، با توجه به هدف این مقاله، دوره‌های مذکور را به سه دوره کلی طبقه‌بندی کرده‌ایم. پس از ذکر مراحل مذکور از نقطه نظر این دو نویسنده، سیر تحول مفهوم تحلیل گفتمان را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۱-۲- تحلیل کیفی: تبعیت از الگوهای پوزیتیویستی و نقدی

دوره اول و دوم تحقیقات کیفی شامل مجموعه‌ای از تحقیقات طی سال‌های ۱۹۰۰ تا

۱۹۷۰، و خود شامل دو دوره است. به قول دنزین و لینکولن، دوره اول دوره استیلاي پارادایم‌های پوزیتویستی است که از اول قرن بیستم تا سال ۱۹۵۰ را شامل می‌شود، و تحقیقات مالینوفسکی، رادکلیف براون، مارگارت مید، و گرگوری باتسون در نیمه اول قرن بیستم سرآمد دوره مذکور به حساب می‌آید، تحقیقات کیفی متکی بر روایتی عینی و مسبوق به پارادایمی پوزیتویستی از پژوهش است. این الگوها مستمراً دغدغه عرضه روایتی معتبر و پایا از حوزه پژوهشی خود دارند و همواره به معرفی و بحث در باب یک «دیگری» می‌پردازند که بیگانه و غریبه و غیرخودی است.

پژوهشگر در این دوره مدعی عرضه روایتی عینی و عمیق از موضوع پژوهشی خود است که عموماً تحت عنوان قوم‌نگاری متکی بر روایت حیات قومی و فردی شناخته می‌شود. در این الگو، تاریخچه تحولات فردی یا قومی یا تکیه بر روایت کرنولوژیک یا برشی از حیات قومی^۵ مطرح نظر است. در دوره مذکور، مقوله انجام پژوهش‌های کیفی، نسبتی با مقوله قدرت و مناسبات قدرت سیاسی برقرار نمی‌کند، مگر آنکه مسئله در حد مطالعه مناسبات قدرت به مثابه بخشی از مناسبات اجتماعی مطرح نظر پژوهشگر قرار گرفته باشد.

اما در دوره دوم، دوره مابعد پوزیتویسم شناخته می‌شود که از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ را شامل می‌شود. البته گذر از پوزیتویسم چندان ناظر به روش‌های پژوهشی نیست بلکه به واسطه ظهور الگوهای تئوریک جدیدی است که ملتزم به نقد وضعیت موجود جوامع مدرن هستند. مانند الگوهای نظری فمینیستی، روایت‌های فنومنولوژیک و چپ. در اردوگاه موسوم به راست، مسئله اصلی، گسستگی‌های اجتماعی و انزوای فرد از همبستگی‌های اجتماعی و بروز انحرافات اجتماعی در نتیجه گسیختگی و زوال ارزش‌های جمعی است. در این زمینه می‌توان به تحقیقات هربرت بلومر و اورت هوگس اشاره کرد. در این قبیل تحقیقات، با به‌کارگیری روش‌های عمق‌کاوی کیفی، مصادیق زوال همبستگی‌های جمعی بازنمایی می‌شود. به عنوان نمونه، زوال سازمان خانواده به مفهوم سنتی در ایران می‌تواند مصداقی برای چنان پژوهشی قلمداد شود.

اما در اردوگاه موسوم به چپ است که مقوله انجام مطالعات کیفی با مسئله قدرت سیاسی پیوند برقرار می‌کند. انجام پژوهش‌های کیفی در این دوره، متأثر از روایت‌های

تئوریک آنتونیو گرامشی درصدد بازنمایی مناسبات قدرت و کنترل اجتماعی در نهادهای آموزشی، نهادهای خدماتی و خانواده هستند. آنچه نباید از نظر دور داشته شود آن است که در این دوره نیز همانند دوره سنتی، همچنان انجام تحقیقات کیفی، به منظور بازنمایی عمیق‌تر واقعیت عینی مطرح نظر قرار می‌گیرد و از این نقطه نظر چندان تفاوتی با دوره سنتی ندارد. انجام پژوهش حول سازمان قدرت در یک مدرسه و الگوهای بازنمایی مشروعیت ساخت قدرت می‌تواند مصداقی برای انجام چنان پژوهشی قلمداد شود.

۲-۲- تحلیل کیفی با تکیه بر کثرت روش‌ها و الگوهای تفسیری

این دوره که مقطع زمانی ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۶ را دربرمی‌گیرد، با کثرتی از تنوعات در حوزه‌های گوناگون مواجهیم. در خصوص روایت‌های تئوریک تفسیرکننده یافته‌های کیفی، طیفی از تئوری‌ها که شامل کنش متقابل نمادین، برسازگرای، فنومنولوژی، پوزیتویسم، پساپوزیتویسم، اتنومتدولوژی، تئوری‌های نقاد و نئومارکسیسم، نشانه‌شناسی، ساختارگرایی، فمینیسم، و نژادگرایی به نحو همزمان در انجام تحقیقات کیفی به کار بسته می‌شوند. استراتژی‌های پژوهشی هم همین قدر تنوع دارند: از گراوند تئوری گرفته تا مورد پژوهی، رویکردهای تاریخی، بیوگرافیکال، اتنوگرافی‌ها و رویکردهای کلینیکی در انجام پژوهش‌های کیفی به کار بسته می‌شوند. این تنوع حتی شامل روش‌های مختلف گردآوری اطلاعات نیز هست. در این زمینه شاهد کاربست همزمان روش‌های صاحب‌ه‌های کیفی، مشاهدتی، تجربیات شخصی، و روش‌های اسنادی هستیم. نکته جالب توجه آن است که این تنوع ناظر به انجام پژوهش‌های کیفی متنوع نیست بلکه ناظر به کاربست این قبیل تنوعات در یک کار پژوهشی خاص است.

این دوره را دوره مه‌آلود و مبهم می‌خوانند به این واسطه که انجام تحقیقات کیفی، با به‌هم‌ریختن مرزهای روشن میان علوم، روش‌های خاص تحقیق و رویکردهای منقح شده در جمع‌آوری یافته‌ها و الگوهای تفسیری همراه است. اطلاق عنوان ظهور ژانر مه‌آلود و مبهم به قول گیرتز، به واسطه پشت سر گذاشته شدن روش‌های تک‌ذهنی و تمام‌گرایانه کارکردگرایان و پوزیتویست‌ها و رفتارگراهاست. در این دوره است که

به نحوی در انجام پژوهش‌های کیفی با ظهور رویکردهای پلورال مواجهیم که یافته‌های پژوهشی خود را با منظرهای تفسیری کثیر و باز مورد بررسی قرار می‌دهند.^۷

کتاب تفسیر فرهنگ^۸ گیرتز که در سال ۱۹۷۳ انتشار یافت، نماد آغاز این دوره و چاپ کتاب دیگر او تحت عنوان دانش محلی^۹ که در سال ۱۹۸۳ انتشار یافته، مهم‌ترین اثر بازتاب دهنده پایان این دوره شناخته می‌شود. به این ترتیب می‌توان گیرتز را مهم‌ترین بیانگر دوره مذکور شناخت. گیرتز، این دوره را با جایگزین شدن صورت‌های هنری به جای مقالات علمی متمایز می‌سازد. در این روش‌هاست که دیگر پژوهشگر صرفاً در مقام ناظر حاضر نمی‌شود بلکه خود در متن تفسیری خود حضور دارد. به قول گیرتز، پژوهشگر چگونه می‌تواند با اقتدار سخن بگوید هنگامی که قاعده محکم و عینی بر متن حکومت ندارد. از آن جمله مؤلف و اقتدار نیت او بر ساختار متن نیز موضوعیت خود را از دست داده است. معیار استانداردشده‌ای برای ارزیابی تفاسیر متن موضوعیت ندارد و حتی موضوع متن نیز خود در پرده ابهام است.

۳-۲- تحلیل کیفی با الگوهای داستان سرایانه

این دوران که از سال ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۰ را شامل می‌شود، نماد تحولی بنیادی در الگوی تحلیل کیفی است. به عبارتی در این دوران روایت فوکویی دانش و قدرت ساختار پیشین تحلیل کیفی را به هم ریخته است. مسئله اصلی در این دوران، تمایز میان متن تحریر شده تحقیق از یک‌سو و واقعیت مورد مطالعه از سوی دیگر است. تحقیقات علمی به طور اعم و حتی تحقیقات کیفی بر این مدعا استوارند که گویا متن تحقیق نگاهشده توسط یک محقق، بر موضوع تحقیق مرجح است چرا که متن تحقیق، صورت منقح شده و تحلیل و تعلیل شده موضوع تحقیق به شمار می‌رود. چنان‌که با رجوع به خود مسئله قادر به درک بسیاری از غموض و پیچیدگی‌های موجود نخواهیم بود اما گویا متن تحقیق افشاکننده بسیاری از وجوه پنهان تحقیق است.^{۱۰}

اما در این دوره این فرض، با دو پرسش بنیادی مواجه است: نخست آنکه آیا یافته‌های حاصل شده از تکنیک‌هایی مثل مصاحبه عمیق و پرسشنامه و تحلیل از طریق متن، تا چه حد واجد عینیت است و دوم آنکه فرد محقق تا چه حد واجد ذهنیت عاری

از موقعیت‌های خاص جنسی و قومی و سنی و امثالهم است؟ به عبارتی ایده قدرت و دانش، که ناظر به وجه موقعیت‌مند آگاهی است، و از نسبت وثیق و غیرقابل اجتناب آگاهی و موقعیت‌های گریز ناپذیر اجتماعی خبر می‌دهد.

به این ترتیب بروز بحرانی که تحت عنوان بحران بازنمایی شناخته می‌شود منجر به آن شده است که تمایز میان متن و موضوع تحقیق در پرده ابهام بیافتد و به عبارتی خود متن تحقیق نیز صرفاً به مثابه موضوعی برای تحقیق مطمح‌نظر قرار گیرد. چرا که باور به امکان بازنمایی بدون ملاحظه نقش و موقعیت خود محقق در موضوع تحقیق مورد تردید واقع شده است. اینچنین است که در این دوره کم و بیش تمایز میان متن تحقیق و آنچه در ادبیات و رمان با آن سروکار داریم کمرنگ شده است.

دوره‌های دیگر که از سال ۱۹۹۰ به این سو در تحقیقات علوم انسانی ظاهر شده است، متأثر از تسری روایت‌های پسا‌ساختارگرایانه و پست مدرنیستی در انجام تحقیقات کیفی است. نگارندگان سه دوره دیگر تحقیقات کیفی را متأثر از سه بحران عمده به شرح زیر مورد مطالعه قرار می‌دهند. مضمون بحران‌های مذکور همچنان به پرسش گرفته شدن موقعیت ممتاز پژوهشگر نسبت به موضوع پژوهشی است. بحران‌های مذکور تحت عنوان بحران بازنمایی، بحران مشروعیت و بحران عمل^{۱۱}، مقوله تحقیق در علوم انسانی را با افق‌های تازه‌ای مواجه کرده است که تحت عناوین گوناگونی مورد توجه قرار می‌گیرد. نظیر: چرخش‌های نقدی، تفسیری، زبانی، فمینیستی، و بیانی. چرخش‌های مذکور منجر به نقض دو مفروض بنیادین تحقیقات کیفی شده است:

الف) نخستین فرضی که موضوع نقد واقع شده آن است که تحقیقات علمی بطور اعم و تحقیقات کیفی به طور اخص، قادر به تحصیل تجربیات و یافته‌های زنده تجربی هستند. این رویکردها، به این نتیجه می‌رسند که آنچه تحت عنوان یافته و داده مورد استناد قرار می‌گیرد چیزی نیست الا آنچه توسط محققان و متن تحقیقی آنها تولید می‌شود. نقض این فرض همان بحران بازنمایی است که در دوره پیشین به آن اشاره کردیم.

ب) فرض دوم، به مقوله ارزشیابی و تفسیر یافته‌های کیفی مرتبط می‌شود. مفاهیمی مثل

اعتبار^{۱۲}، تعمیم پذیری^{۱۳}، پایایی^{۱۴} به واسطه بحران بازنمایی موضوعیت خود را از دست داده‌اند.^{۱۵}

این دو بحران، بحران سوم را نیز سبب شده‌اند که تحت عنوان بحران عمل از آن یاد کردیم و آن تردید در اثرگذاری در جهان خارج است. اگر جهان خارج چیزی جز متن نیست، آنگاه به معنای سنتی ایفای نقش موثر در جابجا کردن ترتیبات عینی، دست کم به روایت سنتی موضوعیت خود را از دست خواهد داد، اگر چه در مختصاتی دیگر اثرگذاری را موضوعیت بخشیده است. اگر امکانی برای اثرگذاری در خارج موضوعیت داشته باشد، عرضه روایاتی متعارض با روایات متعارف و عادت شده نسبت به امر واقع بیرونی است.

به این ترتیب، پنجمین دوره تحقیقات کیفی که طی سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۵ ظاهر شده است، به نسل جدیدی از تحقیقات کیفی و مردم نگاری‌ها انجامیده است. در این قبیل پژوهش‌ها آنچه می‌خوانیم، فی‌الواقع داستان‌هایی در باب موضوع پژوهش قلمداد می‌شود. نویسندگان این پژوهش‌ها، با تمسک به روش‌های گوناگون، تلاش بر عرضه روایت‌های گوناگون از غیر یا موضوع پژوهش خود دارند. گفته می‌شود که برای همیشه موضوع پژوهش‌گر منزوی و کناره‌گیر از موضوع تحقیق به کنار نهاده شده است و جریان پژوهش به سمت تحقیقاتی است که مستلزم فعالیت و مشارکت فعال محقق است پیش می‌رود. تحقیقاتی که معطوف به عرضه روایت‌های اعظم بود، اینک به سمت تحقیقاتی پیش می‌رود که بیشتر محلی، تئوری‌های کم دامنه، و خاص یک مسئله و موقعیت ویژه‌اند پیش می‌رود.

ششمین و هفتمین مرحله انجام تحقیقات کیفی به قول نویسندگان در حال ظهور است. در حال حاضر با توجه به آنچه دوره پسا‌آزمایشی^{۱۶} تحقیقات خوانده می‌شود و ناظر به فراروی تحقیقات از تعیین صدق و کذب بر مبنای داده‌های تجربی است، با ظهور پژوهش‌هایی غربی‌مواجهیم که تحت عنوان اتنوگرافی‌های افسانه‌سرا^{۱۷}، شعر اتنوگرافیک^{۱۸}، متون چندرسانه‌ای^{۱۹} در حال ظهورند. در عین حال با ظهور نویسندگان و پژوهش‌گران تازه‌ای نیز مواجهیم که از شاخه‌های مختلف علمی آمده‌اند، تا پاسخگوی

نیازهای جوامع دمکراتیک و مدرن و از آن جمله نیازهای اخلاقی آن باشند و افقی تازه و ناشناخته از تحقیقات را روبه‌روی ما می‌کشایند که تعیین مشخصات تازه آن نیازمند زمان است.

۳- روایت‌های گوناگون از مقوله تحلیل گفتمان

چنان‌که پیش‌تر اشاره کردیم، الگوی دیگر ترسیم افق‌های پیش روی تحلیل‌گر گفتمانی، ترسیم روایت‌های گوناگونی است که از این روش می‌توان مطمح‌نظر قرار داد. چنان‌که توضیح خواهیم داد، تحلیل گفتمان به معنای خاص که در نسبت میان زبان و قدرت سامان پیدا می‌کند از امتزاج روایت‌های مذکور به حسب طرح و موضوع پژوهشی پدیدار می‌شود.

واقع این است که متناسب با روایت‌های گوناگون از مقوله تحلیل کیفی، تحلیل گفتمان نیز دستخوش تحولات مفهومی عدیده‌ای شده است. بخشی از این تطورات مفهومی را باید به تحول در زمینه‌های نظری و فلسفی این روایت‌های تحلیلی نسبت داد و بخشی دیگر را به کارکردهای متنوعی که الگوی تحلیل گفتمان در دانش‌های گوناگون به عهده گرفته است. به‌کارگیری الگوی تحلیل‌های کیفی و از آن جمله تحلیل گفتمان در روایت‌های گوناگون تئوریک، سبب ظهور معانی، کاربست‌ها و تکنیک‌های متنوع در تحلیل گفتمان شده است. نکته حائز اهمیت در این خصوص عبارت از آن است که هر تطور معنا و ظهور هر تکنیک تازه در انجام تحلیل گفتمان، بر سایر روایت‌های تحلیل گفتمان را نیز تحت تأثیر خود قرار داده است. تحلیل گفتمان در حوزه قدرت و سیاست از امتزاج روایت‌های مذکور رخ نموده است. سیر عمومی تطور مفهومی تحلیل گفتمان را می‌توان در معانی ذیل مورد ملاحظه قرار داد:

۱-۳- جستجوی نظام باورها

یک الگوی تحلیل گفتمان، عملاً به بحث و بررسی ساختار مفهومی و ادراکی ناظر به سخن و گفتار مربوط می‌شود. مقصود محقق از تحلیل یک متن نوشته یا یک سخن، دست‌یابی به ساختارهای ادراکی مؤلف یا سخن‌گوست. از این‌گو دو برداشت متصور است:

• این روایت از تحلیل گفتمان، گاهی به تحلیل نظام باورهای مؤلف تقلیل پیدا می‌کند و به این عبارت هیچ نسبتی با مفهوم خاص تحلیل گفتمان چنان‌که در ادبیات تخصصی با آن مواجه می‌شویم. این روایت از تحلیل گفتمان در برخی پژوهش‌ها مشاهده می‌شود که به نظر می‌رسد ناشی از نوعی سوءاستعمال واژه گفتمان در تحقیقات را نمایندگی می‌کند.

• اما روایتی دیگر از تحلیل گفتمان با هدف جستجوی نظام باورها ممکن است که اتفاقاً در تحلیل‌های روانشناختی کاربرد دارد. در این روایت که تحت عنوان «تئوری مدل»^{۲۰} مورد توجه قرار می‌گیرد. پیش فرض این مدل عبارت از آن است که گفتار مطابق با الگوهای ذهنی و مفهومی مولد گفتار، تولید، فهم و به خاطر سپرده می‌شود. مثلاً وقتی در تحلیل یک داستان به اپیزودهای داستان اشاره می‌کنیم و اینکه نگارنده چگونه این اپیزودها را ساخته و با هم پیوند داده است، فرض را بر این نهاده‌ایم که مخاطب قصه نیز کم و بیش با این ساختار آشناست و به خوبی اقدام نگارنده را دریافته است و مطابق با همان ترتیبات نیز مقصود و معانی مورد نظر انتقال یافته است.

۲-۳- مطالعه خلاقیت معطوف به انعکاس باورها در ساختار زبان

الگوی پیشین تحلیل گفتمانی، به مقوله زبان، بیش از یک ابزار نمی‌نگرد. فی الواقع وجه زبانی شده مدل‌ها و باورهای ذهنی موضوعیت ندارد. اما روایت دیگری از تحلیل گفتمان را می‌توان مطمح‌نظر قرار داد، که اگر چه همچنان متوجه باورها و مدل‌های ذهنی است، اما در عین حال، وجه زبانی آن را نیز مورد توجه قرار می‌دهد. به عنوان نمونه بامبرگ، بر این باور است که رابطه میان تفکرات و به قالب بیان آمدنشان، یک کنش خلاقانه است و این خلاقیت، به هیچ روی نباید از نظر دور بماند. به قول بامبرگ، بیان تجربیات و احساسات فردی، در منظومه متنوعی از انتخاب‌های زبانی اتفاق می‌افتد. انتخاب یک گزینه از میان گزینه‌های ممکن زبانی، به دلایل فردی و اجتماعی و فرهنگی گوناگون صورت می‌پذیرد که تحلیل گفتمانی نباید از آن غفلت کند.

۳-۳- تحلیل گفتمان به مثابه الگویی از تاویل متن

این روایت از تحلیل گفتمان، صرفاً بر وجه زبانی متن متکی است و با تاویل متن، به معنای ارجاع ساختارها و ویژگی‌های زبان‌شناختی متن، به امری بیرون از آن، به تحلیل متن مورد نظر خود می‌پردازد. این الگوی تحلیل گفتمانی، به دو گروه اصلی تقسیم می‌شود:

• الگوی نگرش باز به متن^{۲۱}: که ناظر است به نسبت مشخصات زبانی به اموری بیرون از زبان. فرض پیشینی این نگرش عبارت از آن است که متن همواره شامل اموری است که در خود متن واقعیت موجودیت ندارد. متن حتی هنگامی که یک متن در توصیف ساده یک تابلوی نقاشی تحریر شده است، حاوی وجوهی است که به هیچ روی در خود تابلو نیست. متن ممکن است در توصیف آسمانی که در نقاشی موجود است، یا ویژگی رنگ‌ها، از توصیفات حسی و عاطفی استفاده کند که فی نفسه در تابلو نیست. به عبارتی گفته می‌شود اگر تابلو یک پدیده دو بعدی است، متن توصیف کننده آن، بعد سومی به آن افزوده است. در این روایت، تحلیل گفتمان عبارت است از مطالعه وجوهی که به صفت ساختار زبانی، و بارهای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی مندرج در زبان، به واقعیت نسبت داده شده است. محقق، با مطالعه این نسبت، و آنچه در ساختارها به واقعیت نسبت داده شده است، متغیرهایی را مطمح‌نظر قرار می‌دهد و در باب آنها، بحث و گفتگو می‌کند.

• الگوی نگرش بسته به متن^{۲۲}: در این روایت، تمرکز صرفاً بر وجوه و مشخصات زبانی متن است. در این روایت از تحلیل گفتمان، مواردی چون انسجام درونی متن، صفات، ساختارهای گرامری و وجوه بیانی مطمح‌نظر قرار می‌گیرند. در این روایت از تحلیل گفتمان، محقق عموماً به معنای کلی متن بر حسب نسبت‌ها، سازگاری‌ها و ناسازگاری‌های درونی متن می‌پردازد.

۴-۳- توجه به ساختارمندی متن با ملاحظه مخاطب

برخی از تحلیل‌گران گفتمانی، بیشتر بر این نکته تمرکز می‌کنند که با توجه به مخاطب

خاص، مؤلف چگونه ساختار متنی خود را سامان بخشیده است. البته مؤلف می‌تواند فرد خاص، یا نهاد و یا حتی ساختار فرهنگی خاصی باشد. در این روایت، محقق، در صدد بررسی ابزارهای زبانی یک متن، از این حیث است که این ابزارها، در جهت القای چه فهمی به مخاطب متن هستند. چگونه در تلاشند تا وجوهی را به مثابه امور جدی و اموری را به مثابه امور در حاشیه بازنمایی کنند و...

۳-۵- مطالعه گفتمان به مثابه یک فرایند تعاملی

در این روایت، محقق متن را به مثابه تعاملی پیچیده میان سخنگو یا نویسنده از یک سو و مخاطب یا مخاطبان از سوی دیگر مورد مطالعه قرار می‌دهد. به عبارتی متن به خودی خود موضوعیت ندارد، بلکه حاصل فرایندی ارزیابی می‌شود که طرفین کثیری در تولید و توزیع آن ایفای نقش می‌کنند. مثلاً تحلیل آنکه مشخصات خاصی از متن، چگونه با واکنش خاص مخاطبان و اثرپذیری مولد متن توضیح دادنی است، و این تأثیر و تأثر متقابل چگونه در ساختار معنایی و زبان‌شناختی متن اثر نهاده است، به روایتی فرایندی در تحلیل گفتمان واصل شده‌ایم.

۳-۶- تحلیل گفتمان از نقطه نظر کاربست‌ها

این الگوی تحلیل گفتمانی کم و بیش مشابه الگوی پیشین است با این تفاوت که به جای مطالعه فرایند تولید متن از حیث تأثیر و تأثر متقابل میان مولدان و مخاطبان متن، به مطالعه ساختارهای متنی از حیث موقعیت خاص می‌پردازد. به عبارتی دیگر رویکردی گسترده‌تر از رویکرد پیشین را اختیار می‌کند. در این روایت علاوه بر توجه به تأثیر و تأثر متقابل مولدان و مصرف‌کنندگان متن، به ساختارهای عینی قدرت سیاسی، فضاهای فرهنگی، برنامه‌ها و مقاصد دراز مدت و کوتاه مدت جاری در زمینه متن نیز توجه می‌کنیم. تحلیل تعاملات زبانی در کلاس درس، پلیس راهنمایی و رانندگی، تعاملات زبانی در یک خانواده و امثالهم از جمله مصادیق این الگوی تحلیلی است.

۴- گستره پیش روی تحلیل‌گر گفتمانی در حوزه سیاست

این مقاله با هدف ترسیم چشم‌انداز گسترده پیش روی تحلیل‌گر گفتمانی، سامان یافته

است. تا کنون با بحث در باب سیر تحولات تحقیقات کیفی و از سوی دیگر با بحث در خصوص انواع تحلیل گفتمانی، مقدمات ترسیم این چشم‌انداز را پشت سر گذاشته‌ایم. با توجه به مقدماتی که عرضه شد، چه نقشه‌ای از گزینه‌های پیش روی تحلیل‌گر گفتمان می‌توان ترسیم کرد؟ بر مبنای روایتی که از تحولات نظری و زمینه‌ای تحلیل گفتمان به دست دادیم، محورهای زیر را باید در ترسیم این چشم‌انداز گسترده مطمح نظر قرار دهیم:

۴-۱- از نقطه نظر راهبردهای اساسی پژوهش، تحلیل‌گر گفتمان، با طیفی از راهبردهای بعضاً متعارض روبه‌روست. یک سوی این طیف برنامه‌ای از تحلیل گفتمانی را پیش روی می‌نهد که با راهبرد صرفاً پوزیتیویستی و با بهره‌گیری از روش‌های بالنسبه عینی، تا حدود بسیار تامين‌کننده شاخص‌های اعتبار و تعمیم‌پذیری و پایایی است. این الگو در چهارچوب‌های معین در حوزه‌های گوناگون نظری می‌تواند پاسخگوی بسیاری از پرسش‌ها در حوزه علم سیاست باشد. در میانه این طیف، می‌توان از راهبردی سخن گفت که از مرزهای معین و تعیین شده علم سیاست فراتر می‌رود و قادر است با بهره‌گیری از الگوهای کثیر نظری و الگوهای روش‌شناختی گوناگون طرحی پیچیده از مقوله تحلیل گفتمان را پیش روی نهد. سرانجام در سوی دیگر این طیف، الگویی از تحلیل گفتمان پیش روی محقق است که اصولاً ملتزم به مقوله عینیت نیست. به قول کوچ، تحلیل‌گر صرفاً دست به مناسک عینیت‌نمایی در تحقیق می‌زند^{۳۳} اما در عمل، محقق طرحی بر یافته‌های خود که به طرق مختلف و با تکنیک‌های متنوع اخذ کرده است، می‌زند و در این زمینه بیش از آنکه دغدغه انطباق با جهان خارج را داشته باشد، تمایل به عرضه معانی متفاوت از آنچه عموماً پنداشته می‌شود را دارد.

۴-۲- تحلیل روایت‌های گوناگونی که از تحلیل گفتمان عرضه کردیم نشان می‌دهد که محقق قادر به اختیار یک یا تلفیقی از چهار استراتژی گوناگون در زمینه تحلیل گفتمان است:

- تحلیل‌گر گفتمان می‌تواند نیت یا ساختار ذهنی مؤلف — اعم از مؤلف فردی یا جمعی — را مطمح نظر قرار دهد. این روایت از تحلیل گفتمان به همان روایت‌های معطوف به مطالعه ساختارها و مدل‌های ذهنی مربوط می‌شود. در

این زمینه می‌توان از حدود فردی گذر کرد، و از مطالعه ساختارهای ذهن جمعی سخن گفت. چنان مطالعاتی برای تحقیق در حوزه ساختار فرهنگ سیاسی بسیار سودمند خواهد افتاد.

- تحلیل گر گفتمان می‌تواند به جای ساختار ذهنی، بر ساختار متن تکیه کند. در این صورت الگوهای تاویل باز و بسته به متن می‌تواند مطمح نظر قرار گیرد. در این روایت‌ها نیز، محقق، نقیب بر ساختارهای ذهن جمعی و مطالعه باورهای بنیادین شده در عرصه فرهنگی و فرهنگ سیاسی خواهد پرداخت.
- تحلیل گر گفتمان می‌تواند بیشتر بر مخاطب و نقش او در سامانیابی متن تکیه کند. در این صورت متن تحقیق از جستجوی وجوه ساختاری، به وجوه و امکان‌های متنوع تاویل متمایل خواهد شد. تحلیل گر گفتمان در این الگوی تحقیقی خود، بیشتر بر امکان‌های حرکت و دگرگونی تمرکز خواهد داشت تا وجوه استمرار و بازتولید.
- تحلیل گر گفتمانی می‌تواند اصولاً موقعیت‌های تعاملی را مطمح نظر قرار دهد. آنگاه اصولاً از مطالعه صرف متون فراتر خواهد رفت و تحلیل گفتمان به نحوی با سایر الگوهای تحلیل کیفی نظیر مونوگرافی و گفتگوی عمیق و امثالهم نیز درخواهد آمیخت. در این رویکرد، موقعیت‌های حیاتی و زنده سیاسی نقطه عزیمت برای مطالعه تولید معانی و مفاهیم سیاسی خواهند بود و بازیگران و نوع انتخاب و بازی آنها نقشی مهم خواهد یافت.

۳-۴- اما تحلیل گفتمان سیاسی نیز به اقتضای امر سیاست خود معطوف به استراتژی‌های تحلیل خاص خود خواهد بود. اصولاً تحلیل گفتمان، معطوف به مطالعه الگوهای زبانی بازتاب‌دهنده ساختارهای قدرت سیاسی است. در این روایت نیز، عموماً دو گرایش اصلی مورد توجه قرار می‌گیرند و در بسیاری از پژوهش‌ها، طرح تحقیق با امتزاج این هر دو سطح انجام می‌شود:

- روایت‌هایی از تحلیل گفتمان که به قدرت پشت زبان توجه دارند. در این قبیل روایت‌ها محقق، ساختارهای عینی قدرت را مطمح نظر دارد و در تحلیل گفتمانی خویش نشان می‌دهد که چگونه این وجوه عینی قدرت، صورت زبانی

یافته‌اند. به عنوان نمونه، هنگامی که محقق با مطالعه ساختارهای زبانی یک گفتگو میان پزشک و بیمار یا معلم و دانش‌آموز، قصد دارد، رابطه قدرت میان طرفین را بازنمایی کند، به قدرت پشت زبان توجه کرده است.

گاهی محقق بیشتر به بازنمایی قدرت در زبان تکیه دارد. در این روایت فرض بر آن است که قدرت سیاسی در وهله نخست امری زبان‌شناختی است که سوژه‌های قدرتی خود را بازتولید می‌کند. به عنوان نمونه هنگامی که محقق، با مطالعه ساختارهای زبان‌شناختی و نوع انسجام متن، درصدد نشان دادن آن است که متن چگونه در صدد اقناع مخاطب جهت پذیرش الگویی از مشروعیت است، ساختارهای درون زبانی را مطمح نظر قرار داده است.

ترکیب سه عامل فوق، طیف گسترده‌ای را پیش روی محقق می‌گشاید. نکته قابل توجه عبارت از آن است که هیچ یک از الگوها و گزینه‌های مذکور، در انجام یک پژوهش گفتمانی به نحوی انحصاری دایر مدار تحقیق نخواهد بود. تعداد کثیری از پژوهش‌های تحلیل گفتمانی را می‌توان نشان داد که در عین بهره‌گیری از الگوهای صرفاً کیفی، در موقع لزوم، از جداول و یافته‌های کمی شده نیز استفاده کرده‌اند و به این نحو برای دعاوی کیفی خود، مستندات کمی نیز فراهم ساخته‌اند.

پی‌نوشت‌ها

1. Communicative event.
2. Teun A. van Dijk, "The Study of Discourse", in Teun A. van Dijk(ed. By), **Discourse as Structure and Process**, (Two Volume), Volume 1, SAGE Publication, London, P. P. 1-3.
3. Sara Mills, **Discourse**, Routledge, London and New York, 1997, P. P. 131-159.
4. Norman k. Denzin & Yvonna S. lincoln, (editors), **Strategies of Qualitative Inquiry**, second edition, Sage Publications, London, 2003. p. 12-13.

5. Slice – of - life.
6. Steinar Kvale," The Social Construction of Validity", in: Norman k. Denzin & Yvonna S. lincoln, (editors), The Qualitative Inquiry, (Reader), Sage Publications, 2002, P. P. 299-325.
- Rosaldo, R. Culture and Truth: The remaking of social analysis, Boston: Beacon, 1989. p. 44.
7. Eugene Goodheart, "Criticism in the Age of Discourse", **Journal Title: CLIO**. Volume: 32. Issue: 2. Publication Year: 2003. P: 205.
8. Interpretation of culture.
9. Local Knowledge.
10. Dan Edelstein," Between Myth and History: Michelet, Levi-Strauss, Bathes, and the Structural Analysis of Myth". **Journal Title: CLIO**. Volume: 32. Issue: 4. Publication Year: 2003. P. 397.
11. Praxis.
12. Validity.
13. Generalizability.
14. Reliability.
15. Susan De Santi & Jonathan S. Ehrlich (editors), **Discourse Analysis and Applications: Studies in Adult Clinical Populations**, Lawrence Erlbaum Associates, and Hillsdale, NJ. 1994. p. 301.
16. Post experimental.
17. Fictional ethnographies.
18. Ethnographic poetry.
19. Multimedia texts.
20. Schema theory.
21. Open text view.
22. Closed text view.
23. Tom Koch, **The News as Myth: Fact and context in Journalism**, New York: Greenwood Press, 1990, P. 49.

در رشته علوم سیاسی و روابط بین‌الملل بخش اعظم مطالعات به بررسی اینکه «چه چیزی وجود دارد» (هستی‌شناسی) و اینکه «آیا قابل شناخت است» (معرفت‌شناسی)، می‌پردازند. در هستی‌شناسی مسائلی چون ماهیت نظام سیاسی، ماهیت جامعه، و ماهیت ساختار نظام بین‌الملل و غیره بررسی می‌شود. در این میان پرسش اساسی این است که ماهیت ساختار چیست و چه رابطه‌ای میان ساختار و کارگزار وجود دارد. همانا در پاسخ به این پرسش سه نحله اراده‌گرایی، جبرگرایی و راه‌میانه (رابطه دیالکتیکی ساختار و کارگزار) در علوم اجتماعی و همچنین سیاسی وجود دارد. در معرفت‌شناسی نیز مسئله ماهیت معرفت و شناخت مطرح شده و سعی می‌شود به رابطه میان علم از یک‌سو و هنجار از سوی دیگر پرداخته شود. پرسش اساسی در معرفت‌شناسی این است که آیا مثلاً در مطالعات سیاسی چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی، امکان مطالعه علمی فارغ از ارزش یا ارزش آزاد (value-free) وجود دارد یا این که همه مطالعات سیاسی ارزش بار (value-laden) است. همانا در پاسخ به این پرسش دو مکتب تبیینی و تفسیری یا پوزیتیویستی و هرمنوتیک در علوم اجتماعی به طور کلی و علوم سیاسی به طور خاص مطرح شده‌اند. اما جدا از مطالعه پدیده‌های سیاسی شامل هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی، به نظر می‌رسد یکی دیگر از وظایف رشته علوم سیاسی بررسی روش‌های به کار رفته در مطالعه پدیده‌های سیاسی به ویژه میزان کارآمدی آنها در تحلیل سیاسی است که به روش‌شناسی معروف است. به عبارت دیگر، در رشته علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، افزون بر مطالعه پدیده‌های سیاسی و بین‌المللی (در سطح هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه)، برخی پژوهش‌گران به خود این مطالعات پرداخته‌اند تا دریابند در مطالعه مثلاً یک پدیده خاص سیاسی از چه روش‌ها یا رویکردهایی استفاده شده است. این روش‌ها و رهیافت‌ها بعضاً همان‌هایی هستند که ریشه در دیگر شاخه‌های علوم انسانی دارند و بعضاً مختص به رشته علوم سیاسی هستند.

در این مقاله سعی می‌کنیم با مطالعه برخی از مهم‌ترین کتب و منابع موجود در باب جامعه‌شناسی سیاسی ایران، در یابیم اندیشمندان ایرانی عمدتاً از چه روش‌ها و رهیافت‌هایی در مطالعه پدیده‌های مورد بحث در جامعه‌شناسی سیاسی ایران بهره برده‌اند. به عبارت دیگر، جدا از این که چه مفاهیمی (هستی‌شناسی) در مطالعه

گونه‌شناسی روش‌های مطالعه جامعه‌شناسی سیاسی ایران

دکتر امیرمحمد حاجی یوسفی*

در این مقاله سعی می‌کنیم با مطالعه برخی از مهم‌ترین کتب و منابع موجود در باب جامعه‌شناسی سیاسی ایران، دریابیم اندیشمندان ایرانی عمدتاً از چه روش‌ها و رهیافت‌هایی در مطالعه پدیده‌های مورد بحث در جامعه‌شناسی سیاسی ایران بهره برده‌اند. به عبارت دیگر، جدا از اینکه چه مفاهیمی (هستی‌شناسی) در مطالعه جامعه‌شناسی سیاسی ایران مطرح است و جدا از این که آیا این مفاهیم با رویکرد پوزیتیویستی مطالعه شده یا خیر (معرفت‌شناسی)، به دنبال روش‌شناسی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران هستیم و می‌خواهیم بدانیم از چه روش‌هایی برای مطالعه در این حوزه پژوهش سیاسی بهره‌برداری شده است^۱. ادعای مقاله این است که در مطالعه جامعه‌شناسی سیاسی ایران عمدتاً از چهار روش و رهیافت «فرهنگ سیاسی و نخبه‌گرایی»، «تحلیل طبقاتی»، «اقتصاد سیاسی» و «تحلیل گفتمانی» استفاده شده است. **واژه‌های کلیدی:** جامعه‌شناسی سیاسی ایران، روش‌شناسی، تحلیل طبقاتی، اقتصاد سیاسی، تحلیل گفتمانی.

مقدمه

مطالعه پدیده‌های سیاسی داخلی و بین‌المللی و کشف ارتباط میان متغیرهای مختلف از جمله مهم‌ترین وظایف رشته علوم سیاسی و روابط بین‌الملل است. بدیهی است در مطالعه این پدیده‌ها از روش‌ها و رهیافت‌های مختلفی استفاده می‌شود. به عبارت دیگر،

*. دانشیار علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی دانشگاه شهید بهشتی.